

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمات و مبای اجتهاد

از مباحثی که باید در اینجا مطرح شود این است که مقدمات و مبای اجتهاد چیست؟ اگر کسی بخواهد عنوان مجتهد را داشته باشد، متوقف بر چه مقدمات و مبای است؟

مرحوم آخوند در کتاب کفایه، ج 2، مجموعاً سه مطلب را به عنوان مقدمات اجتهاد و علمی که اجتهاد بر آن توقف دارد بیان کرده است. اما عرض کردیم که بعضی از بزرگان از علمای گذشته و قداماء، حتی به حدّ نه علم هم رسانده‌اند.

لزوم بحث در سه مطلب عمده

در اینجا عمدتاً در سه مطلب باید بحث شود:

یک مطلب این است که اجتهاد بر چه علمی توقف دارد؟

دوم اینکه تا چه حد توقف دارد؟

سوم اینکه در میان این علوم آیا بعضی عنوان عمده را دارد یا خیر؟

پس این سه عنوان، عنوانی است که باید در اینجا به نتیجه برسیم.

در جواب مناسب است که یک عبارت را از مرحوم علامه حلی در کتاب مبای، ص 241 بیان نمائیم (مرحوم علامه یک کتاب اصولی دارد به نام «مبای الوصول إلی علم الاصول» که در قرن هفتم زندگی می‌کرده است)، ایشان مقدمات اجتهاد را این‌طور فرموده است:

«في شرائط المجتهد؛ و ينظمهما شيء واحد، و هو أن يكون المكلف، بحيث يمكنه الاستدلال بالدلائل الشرعية على الأحكام»؛
شرائط مجتهد را یک تعبیر کلی شامل می‌شود و آن اینکه طوری شود که مکلف با دلائلی شرعی بر احکام شرعی استدلال کند.

آن وقت فرموده است این تمکن متوقف بر اموری است:

1- «عارفا بمقتضی اللفظ و معناه»؛ باید علم لغت بلد باشد، باید معنای لفظ را و مقتضای لفظ و معنا را بدانند.

2) دوم اینکه علم کلام بلد باشد، آن وقت از علم کلام تعبیر کرده است: «و بحکمة الله تعالى و عصمة الرسول (علیه السلام)، لیحصل له الوثوق بإرادة ما يقتضيه ظاهر اللفظ إن تجرد، و غیر ظاهره مع القرینة»؛ باید به حکمت خداوند و عصمت پیامبر (ص) معتقد باشد، تا اینکه اطمینان پیدا کند که خداوند و حضرت از این الفاظی که بکار برده، معنای ظاهری از اینها را در صورتی که مجرد از قرینه باشد و معنای غیر ظاهر را در صورتی که همراه قرینه باشد، اراده کرده است.

3) «و عالما بتجرّد اللفظ أو عدم تجرّده، لیأمن التخصیص و النسخ»؛ باید عالم باشد به اینکه آیا این لفظ مجرد از قرینه است یا مجرد نیست تا تخصیص و نسخ را متوجه شود.

4) «و أن یکون عالما بشرائط التواتر و الآحاد»؛ که بعضی از اینها عنوان علم اصول را پیدا می‌کند.

البته مقداری به صورت مختلف بیان فرموده است «و بجهات الترجیح عند تعارض الأدلة»، یکی از شرائط؛ دانستن مرجح است.

بعد فرموده است: «و هذا أنّما یحصل بمعرفة الكتاب لا بجمیعه، بل بما یتعلّق بالأحكام منه»؛ اینجا وارد علم تفسیر می‌شوند، باید مجتهد به قرآن و نسبت به آیات الاحکام معرفت داشته باشد. حالا اگر آیه نر را جلوی یک مجتهد گذاشتند، «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»؛ اگر آیه نر را جلوی او گذاشتند و او نتوانست اصلاً بفهمد که آیه‌ی نر چیست، این خدشه به اجتهاد او وارد نمی‌کند. بلکه آن آیاتی که مربوط به آیات الاحکام است را بدانند که مرحوم علامه فرموده، پانصد آیه است، بعضی به هزار و پانصد آیه هم رسانده‌اند.

همچنین نسبت به احادیث که متعلق به احکام است باید آگاه باشد؛ «و عنده أصل محقق، یشتمل علی الأحادیث المتعلقة بالأحكام»؛ در نزد مجتهد یک اصل (این اصل منظور کتاب راوی است) که مشتمل بر احادیث باشد هم وجود داشته باشد.

باز هم از شرائط مجتهد این است که بدانند که کدام مسئله اجماعی است و کدام مسئله اجماعی نیست. «ان یکون عارفاً بالاجماع لأن لا یفتی بما یخالفه»، ببینید که اجماع در نزد گذشتگان ما چقدر مهم بوده که این را از شرائط اجتهاد قرار داده است.

«و ان یکون عارفاً بالبرائة الاصلیة» باید به أصالة البرائة عارف باشد، بدانند که در کجا جاری می‌شود.

و آخرین چیزی که فرموده‌اند «و لا بدّ أن یکون عالما بشرائط الحدّ و البرهان و النحو و اللغة و التصریف، و یعلم الناسخ و المنسوخ و أحوال الرجال»؛ باید علم منطق و علم رجال را هم بلد باشد.

پس مرحوم علامه قائل است سه علم لغت و نحو و صرف، که از آن به علم عربیّت تعبیر می‌شود، مجتهد باید این سه علم را وارد باشد. تفسیر می‌شود علم چهارم، علم رجال می‌شود پنج، علم اصول می‌شود شش، علم کلام می‌شود هفت، عارف به اجماع باشد، می‌شود هشت، و عارف به برائت اصلیه باشد می‌شود نه علم.

ما از عبارت علامه استفاده می‌کنیم که مجتهد باید نه علم را قبل از اجتهاد داشته باشد.

این در زمان علامه بوده است.

بعد شهید ثانی هم شرائطی را ذکر کرده تا رسیده به مرحوم آخوند در کتاب کفایه، که فرموده است علوم عربیت و علم تفسیر و علم اصول را هم لازم است بدانند. حالا ما یکی یکی اینها را بررسی می‌کنیم.

بررسی توقف اجتهاد بر علوم عربیت

اجتهاد بر چه علمی توقف دارد؟ چقدر توقف دارد؟ آیا آن علوم عمده است یا نه؟

جواب: اما نسبت به علوم عربیه تقریباً این دیگر مورد اتفاق است که کسی که علوم عربیت را آگاه نباشد نمی‌تواند مجتهد باشد. باید لغت را بدانند، صرف را بدانند، نحو را بدانند. دلیلش این است که بعضی از احکام است که ربطی به لفظ ندارد. شما الان در اصول اثبات می‌کنید که مقدمه واجب، واجب است. اگر ملازمه را اثبات کردید، با این ملازمه می‌گوئید نماز اگر مقدمات دارد آن مقدمات هم وجوب شرعی دارد.

در این استنباط، ما پای لفظ را در میان نیاوردیم، لکن این مقدار، مقدار قلیلی است. یعنی کثیری از موارد استنباط، متوقف بر آشنائی به الفاظ است، لذا باید معنای الفاظ را بدانیم.

همچنین باید نسبت به صرف و نحو هم آگاهی داشته باشیم. حالا این اصلش مسلم است، قرآن و روایات همه الفاظ عربی است، تا با این الفاظ آشنائی نداشته باشیم نمی‌توانیم از اینها چیزی بفهمیم.

پس اصل اینکه، اجتهاد بر علوم عربیت توقف دارد، تردید نیست. اما چه مقدار توقف دارد؟ آیا باید در عربیت هم به حد اجتهاد رسیده باشد؟ آیا به تمام قواعد عربی باید آشنائی داشته باشد؟

این دو هیچ کدام معتبر نیست. از این یک مرحله پائین‌تر، لازم نیست که به تمام قواعد عربی آگاهی داشته باشد. اگر بپرسند که فرق بین بدل و حال چیست؟ بگوید نمی‌دانم، دانستن اینها لازم نیست. در نتیجه دانستن این علوم بالجمله لازم است. یعنی اجمالاً بدانند که اگر یک لغتی بود به لغت مراجعه کند و معنای آن لغت را بدانند ولو اینکه لازم نیست که در لغت صاحب نظر باشد.

– قول لغوی حجیت ندارد؟

بلی، حجیت ندارد، اما برای اینکه نسبت به معنای لفظی اطمینان پیدا کند یا یقین پیدا کند، به این کتاب مراجعه می‌کند، این لفظ را این معنا کرده است، به کتاب دوم مراجعه کند می‌بیند این لفظ را چه معنا کرده است، تقریباً وقتی به این کتب متعدد رجوع کرد، اطمینان پیدا می‌کند که معنای این لفظ چیست؟

بررسی توقف اجتهاد بر علم تفسیر

علمی دیگر که در اینجا است علم تفسیر است. مرحوم آخوند فرموده باید به علم تفسیر مراجعه کند. باز در تفسیر فرموده است «فی الجمله»، یعنی لازم نیست که خودش در تفسیر قرآن صاحب نظر باشد، بلکه اگر به کتب تفسیری مراجعه کرد بتواند از کتب تفسیری استفاده کند که این آیه ظهور در چه معنایی دارد. فقیه در گروهی ظهور است، فقیه بندهی ظهور است و این مقدار، با مراجعه به کتب تفسیری برای او حاصل می‌شود.

نکته‌ای که وجود دارد و مرحوم علامه در مبادی به آن تصریح فرموده این است که مجتهد باید نسبت به آیات الاحکام آگاه باشد. محدوده توقفش بر تفسیر، اولاً لازم نیست که در تفسیر مجتهد باشد، ثانیاً لازم نیست که تفسیر همه آیات را بداند، بلکه فقط نسبت به آیات الاحکام است.

حالا طبق این نظریه‌ی مرحوم علامه و مرحوم آخوند، از این جمله که دارد «فی الجملة»، می‌توان استفاده کرد وجهش هم خیلی روشن است حالا اگر آیه نر را جلوی مجتهد گذاشتند و نتوانست آن را معنا کند، این ضرری به اجتهاد او وارد نمی‌کند و مجتهد همین مقدار که آیات الاحکام را بداند کافیست.

باز در خود آیات الاحکام لازم نیست که مجتهد باشد. یعنی چه؟ یعنی اینکه خودش بیاید در هر آیه‌ای با تمام جوانب تفسیری، در آیه اجتهاد کند و اظهار نظر کند. بلکه اگر نظر دو سه مفسر را دید، از نظر آنها برایش یک ظهوری پیدا شد، خودش نظر نمی‌دهد، بلکه تفاسیر را می‌بیند، از تراکم این مفسرین برای او یک ظهوری حاصل شد، همین مقدار هم کافی است. اصلاً سرّ اینکه حالا حوزه‌های علمیه نسبت به تفسیر قرآن، آنطور که باید و شاید دنبال نکرده‌اند، یک علتش همین است که اجتهاد و فقاہت متوقف بر این نیست که در آیات الاحکام هم خودش مجتهد باشد، همین مقدار که ظهور آیات الاحکام را در یک معنایی دید، اگر برای او به این حد رسید، این کافی است. خود مرحوم شهید ثانی این را قائلند.

بررسی توقف اجتهاد بر علم کلام

از جمله علوم، علم کلام است. اگر منظور از علم کلام، همین مقدار باشد که با برهان قطعی بدانیم که خداوند حکیم است، و حضرت پیامبر(ص) معصوم است و آنچه که از خداوند گرفته است درست به ما منتقل کرده است، اگر همین مقدار ملاک باشد، بلی، اگر علم کلام را ندیده باشیم، به همین مقدار کافی است.

علم کلام مباحث بسیار مفصلي دارد، که آیا امامت بعد از حضرت به چه نحوي بوده است، حالا همین مقدار که می‌گوید من امامت را معتقد هستم، از هر راهی که این اعتقاد پیدا شده باشد کافی است. اگر در باب توحید به یک مجتهد گفتند فرق بین توحید ذاتی و توحید افعالی چیست؟ می‌گوید نمی‌دانم، اما اصل وجود خدا را قائل است، یا این آیاتی که در قرآن است مربوط به توحید نتواند اینها را درست معنا کند، هیچ ضربه‌ای به اجتهاد او وارد نمی‌کند.

پس علم کلام هم همین مقدار که عرض کردیم لازم است و این بر آن توقف دارد.

پس تا اینجا علوم عربیت و علم تفسیر و علم کلام را گفتیم.

بررسی توقف اجتهاد بر علم منطق

آیا اجتهاد بر علم منطق توقف دارد یا نه؟

در عبارت علامه خواندیم در موادی فرموده: «ان یكون عارفا بشرط الحد والبرهان»، در عبارت دیگران گفتند بله مجتهد باید علم منطق را بلد باشد.

مرحوم آقای خوئی در کتاب تنقیح به شدت این را انکار کرده‌اند و فرموده‌اند لازم نیست که مجتهد عارف به منطق باشد. مقصودشان این است که ما الان در منطق یک اصطلاحاتی داریم، قیاس اقترانی داریم، ضرورت بشرط محمول داریم، ضرورت قضیه مطلقه، ضروریه فعلیه، ضروریه مطلقه، اینجور چیزهایی که در منطق آمده، ایشان می‌فرمایند که به هیچ وجهی لازم نیست که مجتهد عارف به اینها باشد. بلکه همین اندازه که بدانند چگونه باید یک صغری و کبرائی بچینند، که همین اندازه را سفیهان و بچه‌ها هم بلد هستند، کافی است.

لازم نیست که بروند حتماً علم منطق را بخوانند. اگر گفتند که در شکل اول که می‌گوئیم موجب بودن صغری و کلی بودن کبری، حالا الان یک صغرای موجب درست کردیم، گفتیم که حسن مثلاً سفید است، بعد کبرای کلی درست نکردیم، گفتیم که بعضی از سفیدها عاقل هستند، (این مثال را من می‌زنم ایشان یک مثال دیگری زده‌اند) فرموده‌اند این را دست بچه هم بدی هیچ وقت نمی‌گوید که حسن عاقل است. وقتی کبری کلی نباشد و موجب کلی نباشد؛ صغری جزئی باشد؛ قطعاً نتیجه نمی‌دهد.

لذا ایشان فرموده‌اند که لازم نیست که مجتهد عارف به منطق باشد و فرمایششان درست است. حالا شرائط حد و برهان فقط در همین حدی که مجتهد بدانند چطور صغری و کبری تشکیل بدهد کافی است، اما قیاس استثنائی چیست، قیاس اقترانی چیست، آن اصطلاحاتی که در منطق و در فلسفه وجود دارد، اجتهاد به هیچ وجهی بر اینها توقف ندارد.

مثلاً از مجتهد سؤال کنند که آقا چند نوع مغالطه داریم؟ که در منطق آمده، لازم نیست که اینها را بلد باشد. بلکه در مقام مناظره با دیگران، آن هم در مباحث عقیدتی، این لازم است تا یک کسی فن مغالطه را بلد نباشد، نمی‌تواند این را انجام بدهد. اما حالا یک کسی انواع مغالطه را بلد نیست، اما این نمی‌تواند این را اجتهاد کند.

مجتهد؛ قرآن و سنت و عقل و اجماع را دارد، خودش اجتهاد می‌کند و استنباط می‌کند. حالا در مقابل این اجتهاد گاهی اوقات یک مجتهد دیگری آمده یک مغالطه‌ای هم کرده و به نتیجه‌ی دیگری رسیده، این مجتهد نتواند مغالطه او را بفهمد، مانعی ندارد.

اگر شما به ما یا مرحوم آقای خوئی اشکال کنید که شما که می‌گوئید بر منطق توقف ندارد، از اموری که در منطق بحث می‌شود بحث مغالطه است، الان زید مجتهد در یک بحثی اجتهاد کرده، به یک نظری رسیده، مخصوصاً در مسائل مستحدثه، حالا مجتهد دیگر در همین مسئله به یک نظر دیگری رسیده، ما می‌دانیم که یک مغالطه‌ای کرده، حالا اگر این مجتهد اول، یعنی زید، نتواند مغالطه او را تشخیص بدهد، سؤال من از شما این است که آیا این به اجتهاد او ضربه می‌زند یا نمی‌زند؟ این زید طبق مبانی‌ای که داشته، اجتهاد کرده، می‌گوید من به نظرم حکم خدا این است، می‌دانم که استدلال دیگری اشکال دارد، اما نمی‌توانم بیان کنم کجا مغالطه کرده و چه نوع مغالطه‌ای را مرتکب شده، همین مقدار چون وقتی خودش استنباط می‌کند به یک نتیجه‌ای می‌رسد به دلالت التزامی معنایش این است که استنباط دیگری باطل است، ولی نمی‌تواند تشخیص بدهد که چه نوع مغالطه‌ای شده. لزومی ندارد که تشخیص بدهد.

بله ما برای مناظره، برای استدلال در مقابل دیگران، انواع مغالطه را بدانیم و بدانیم فرق بین برهان و تمثیل و قیاس و اینها چیست تا بتوانیم در مقابل دیگران بحث کنیم، اما در خود اجتهاد، علم منطق دخالت ندارد.

دو علم دیگر؛ یکی علم رجال و یکی علم اصول را ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ